

خدا را باید احساس کرد!

"انسان، دیوانه است! او نمیتواند یک کرم خلق کند، اما چندین خدا خلق کرده است." Michel de

Montaigne

یکی از ادعاهایی که مدعیان آمانور وجود خدا دارند این است که خدا را حس میکنند و از روی احساس به وجود خدا پی برده اند، حتی عده ای پارا فراتر گذاشته و برهانی با فرنام "برهان احساس" فراهم کرده اند که آنرا از براهین اثبات وجود خدا میدانند. نکته مهم اینجاست که ما بدانیم احساس چیست و احساس کردن چیست. فلاسفه و قدما معمولاً برای ادراک سه مرحله در نظر میگیرند. این مراحل ادراک را نباید با تعریف خرد اشتباه گرفت (مراجعه کنید به خرد چیست؟).

احساس

تخیل

تعقل

مرحله اول که احساس است در واقع دریافت و پردازش از طریق حس های پنجگانه بدن یعنی

حس بینایی

حس شنوایی

حس چشایی

حس لامسه

حس بویایی

است که هر کدام ارگانها و نظامهای مشخصی را در بدن انسان دارند که پس از تحریک شدن توسط دستگاه عصبی اطلاعات توصیفی آن از نخاع به مغز مخابره میشوند. به این مرحله از شناخت احساس میگویند. بنابر این شما وقتی میتوانید چیزی را واقعا به معنای فلسفی و فنی احساس کنید که یا آنرا ببینید، یا آنرا ببوید، یا آنرا لمس کنید، یا آنرا بچشید، یا آنرا بشنوید و احساس کردن تنها یعنی همین. مثلاً وقتی سیبی را میخورید مزه آنرا به وسیله ارگانهای حس چشایی، احساس میکنید.

مرحله بعدی تخیل است که در صورتی انجام میگیرد که ابزار احساس دیگر وجود نداشته باشد، بعد از حس کردن اثر دیگری در تخیل یا حافظه باقی میماند و فرد همچنان آن مفهوم را که قبلاً احساس کرده است به یاد آورد، بعنوان مثال وقتی شخصی مزه سیبی را که دیروز تناول کرده است به یاد آورد، در واقع دیگر آنرا احساس نمیکند بلکه آنرا تخیل میکند و به یاد می آورد. مرحله تخیل مشخصاً وضوح و روشنی مرحله حس را ندارد و ممکن است تخیل کردن احساسی در گذشته کم کم از حافظه محو شود و تخیل آن ممکن نباشد.

مرحله بعدی ادراک تعقل است. تعقل همان مرحله تخیل است با این تفاوت که مفهوم را بصورت قابل انتقال برای شخصی دیگر مطرح کنند. مثلاً اگر بتوان مزه سیب را برای شخص دومی توصیف کرد و ادراک را در مورد مزه سیب به او تفهیم کرد، در این مرحله این ادراک وارد مرحله تعقل شده است. عبارت دیگر تبدیل یک معنی که توسط شخصی احساس و یا تخیل شده است به گونه ای که قابل انتقال باشد، ورود آن معنی و مفهوم است به مرحله ادراک.

این سه مرحله را میتوان تقریباً مورد تأیید اکثر فلاسفه قدیم و جدید دانست، اما سوفیان و آرمانگرایان مراحل دل و جان را نیز به این سه مرحله اضافه میکنند و مراحل ادراک و شناخت را پنج مرحله میدانند، که البته دو مرحله دل و جان در دیدگاه منطقی و فلسفه صحیح باطل است.

بعد از این مقدمه حال باید دید که آیا واقعاً میتوان خدا را احساس کرد؟ چه چیزهایی قابل احساس شدن به معنی واقعی و صحیح آن هستند؟ پرواضح است که تنها چیزهایی را میتوان حس کرد که حالت مادی داشته باشند. یعنی چیزهایی که فرمی از ماده یا انرژی که در این معنی چندان با ماده متفاوت نیست داشته باشند.

بنابر این اگر خداپرست به معنی واقعی خدا را احساس میکند، خدا را در حد ماده پایین آورده است، چون چیزی که مادی نباشد را نمیتوان حس کرد، یعنی نمیتوان دید یا بوید یا چشید یا لمس کرد و یا شنید. البته به دلیل اینکه خداوند یک موجود خیالی است، تصویری که خدا باوران از ادیان مختلف نسبت به خدا دارند علی رقم تفاوت ظاهری آنها بسیار متفاوت است.

بعنوان مثال بسیاری از فرقه های مسیحی معتقدند که خدا را میتوان دید، حتی در دوره هایی فرقه هایی وجود داشتند با نام قدیس های نامرئی (Invisible Saints) که معتقد بودند تنها کسانی حق ورود به کلیسا را دارند که با عیسی مسیح که خود خداوند است ملاقات کرده باشند. و بصورت تجربی نیز مسیحیان زیادی هستند که ادعا میکنند با عیسی مسیح و یا خدا دیدار کرده اند و آنرا دیده اند. در کلیسای کاتولیک به کسانی که چنین تجربه ای را داشته باشند و در کنار آن شرایط دیگری را نیز داشته باشند مقامی تقدیم میگردد. بعنوان مثال به مادر ترسا، بانویی که بسیاری از عمر خود را صرف کمک به کودکان هندی کرده بود این مقام اهدا شد زیرا وی با عیسی مسیح دیدار داشته است. در میان مسلمانان نیز افراد مالخولیایی بسیاری همچون آیت الله مرعشی نجفی از کسانی است که ادعا کرده است که با امام زمان دیدار داشته است و یا حضرت خضر را دیده است. بنابر این اگر منظور خداپرستان از اینکه خدا را حس میکنند این است که با خدا واقعاً دیدار داشته اند میتوان این ادعا را از آنها قبول کرد زیرا آنها واقعاً خدا را احساس کرده اند. اما خداپرستانی که اکثریت خداپرستان را هم تشکیل میدهند و معتقدند خداوند جسم و ماده نیست نمیتوانند واقعاً ادعا کنند که خداوند را احساس کرده اند. باید به خداپرستانی که با خدا دیدار داشته اند و یا مسیح و خزر و یا امام زمان را دیده اند یا جن دیده اند گفت که اگر یک یا دوبار این چیزها را دیده اند که به آن اعتنایی نکنند، اما اگر بطور مداوم این چیزها را میبینند یا صداهایی میشنوند که بقیه آنها نمیشنوند و یا دوستان خیالی دارند و در تنهایی صحبت میکنند باید بطور جدی از آنها درخواست کرد که به یک روانپزشک مراجعه کنند، چون ممکن است دچار بیماری اسکیزوفرنی باشند و خود خبر نداشته باشند. تا اینجا مشخص شد که احساس کردن خدا با در نظر گرفتن معنی و تفسیر صحیح از مسئله احساس یک ادعای باطل است. اما منظور این افراد واقعاً از احساس کردن چیست؟ یا باید چه کلمه ای را بجای احساس کردن استفاده کنند که حداقل عبارت صحیحی را بکار برده باشند؟

در ادبیات فارسی و بسیاری از سایر زبانها جایگاه کلمه احساس با جایگاه آن در فلسفه و روانشناسی متفاوت است. در واقع احساس کردن در خیلی از موارد بجای تخیل کردن و یا تعقل کردن بکار میرود. خداپرستان در واقع وجود خدا را حساس نمیکند بلکه وجود آنرا تخیل و یا تعقل میکنند. به این معنی که به دلیل اطلاعات، داده ها و مشاهداتی که به آنها منتقل شده است یا خود ساخته اند، باور کرده اند که خدا وجود دارد و وجود خدا را در واقع با استدلالهای غلط و سوفسطائی ای که در بخش

رد براهین اثبات وجود خدا بسیاری از آنها تشریح و رد شده است وجود خدا را بعنوان یک حقیقت قبول کرده اند. یعنی اگر بخواهیم بطور غلط از عبارت احساس کردن استفاده کنیم، در واقع بیخدایان نیز عدم وجود خدا را احساس میکنند. یعنی عبارت درست، با توجه به استدلال ها و دلایلی که آموخته اند و یا ساخته اند باور کرده اند که خدا وجود ندارد. اشتباه رایجی که در این زمینه شکل میگیرد این است که به اشتباه فرض میشود تعقل کردن یعنی از عقلانیت به شیوه صحیح استفاده کردن، در حالیکه هرگز اینگونه نیست، تعقل کردن هم صحیح و غلط دارد، همانطور که در تخیل و احساس کردن نیز قطعیتی وجود ندارد. بنابر این خداپرستان و بیخدایان وجود و یا عدم وجود خدا را به اصطلاح احساس میکنند زیرا به غلط یا به درست اطلاعات و استدلالهایی را که آموخته اند آنها را وامیدارد که اینگونه احساس کنند. بنابر این احساس را باید کنار گذاشت و به دنبال کسب اطلاعات و آموختن استدلال بیشتر و بهتر و خالصتر بود، تا اینکه بر این به اصطلاح احساس تکیه کرد و حکم داد! یعنی مطرح کردن احساسات در بحث های منطقی و گفتمان جدی غلط و به دور از عقلانیت است.

نکته مقابل عقل جهل است، و جهالت به کام بسیاری از انسانها شیرین است، یعنی خود میدانند که باورهای خرافی و غلطی دارند اما با استدلال های غلط، همچون این باورهای غلط به ما آرامش میدهد، و یا چطور ممکن است این همه انسان این باور را داشته باشند و این باور غلط باشد، و یا اینکه عقل خود را ناقص میخوانند و تقلید میکنند همچنان به باورهای غلط و خرافی خود دامن میزنند. انسان خردگرا انسانیت که آنچه حقیقت دارد و واقعیت دارد را دوست بدارد نه آنچه را که دوست میدارد را حقیقی و واقعیت جلوه دهد، بسیاری از خداپرستان میگویند من خدا را حس میکنم چون میدانند که خدا وجود ندارد اما دوست دارند وجود داشته باشد، یا فکر میکنند بهتر است وجود داشته باشد، پس وجود دارد توسط آرش بیخدا

گردآوری: آرشام پورآریا

Arsham.puraria@gmail.com